

اللهم صل على محمد



« کاری از موسسه علمی فرهنگی وارثین ملکوت »



سیره سید احمدالحسن یمانی (ع) و دعوت ایشان، به صورت خلاصه

آیا یاری کننده‌ای است که مهدی (ع) را یاری دهد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

معرفی، به شکل خلاصه

ایشان، مهدی اول، وصی و فرستاده امام مهدی، محمد بن الحسن (ع) است که در وصیت شب وفات رسول الله ﷺ ذکر شده است.

نام ایشان، احمد، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد، فرزند امام حسن، فرزند امام علی، فرزند امام محمد، فرزند امام علی، فرزند امام موسی، فرزند امام جعفر، فرزند امام محمد، فرزند امام علی، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب (درود و سلام، بر ایشان).

به نسب شجره سید احمدالحسن یمانی (ع) و گواهی صوتی و تصویری سید محسن صالح حسین سلمان، رئیس قبیله آل مهدی «عموی سید احمدالحسن (ع)» در این لینک مراجعه کنید که نسب ایشان، به امام مهدی (ع) باز می‌گردد.

ایشان، در بصره و در جنوب عراق زندگی می‌کرد و تحصیلات آکادمی خود را کامل نمود و مدرک لیسانس مهندسی عمران را دریافت کرد. سپس به نجف اشرف رفت و به خاطر تحصیل علوم دینی، در آن ساکن شد. و پس از این که از بخش‌های تحصیلی و روش تحصیل در حوزه نجف

آگاهی پیدا کرد، این مسئله را دریافت که تدریس «حداقل به نسبت ایشان» پایین است. همان‌گونه که این مسئله را دریافت که در این روش، کمبودهای بزرگی وجود دارد. آنان، زبان عربی و منطق و فلسفه و اصول فقه و علم کلام «عقاید» و فقه «احکام شرعی» را تدریس می‌کنند، ولی اصلاً قرآن کریم یا سنت شریف «احادیث محمد رسول الله ﷺ و امامان علیهم السلام» را تدریس نمی‌کنند. همچنین آنان، اخلاق الهی را که یک مومن باید به آن زینت داده شود، تحصیل نمی‌کنند.

اما علت پیوستن ایشان به حوزه علمیه، این بود که ایشان، رویایی به امام مهدی(ع) دید و در آن، به ایشان دستور داد که به حوزه علمیه در نجف بروند و در رویا، به اتفاقاتی که برای ایشان به وجود آمد، خبر داد و همه مسائلی که در رویا به ایشان خبر داد، در واقع اتفاق افتاد.

دعوت، چه زمانی و کجا آغاز شده است؟

دو سال، قبل از سال ۱۹۹۹ سید احمد الحسن(ع) پدرش، امام مهدی (درود خداوند بر ایشان) را در عالم واقع دید و از علم ایشان، استفاده می‌کرد و براساس دستورات ایشان، حرکت می‌کرد و در پایان سال ۱۹۹۹ و با دستور امام مهدی(ع) آغاز شد. و در حوزه، باطل به شدت مورد نقد قرار گرفت و از ایشان، درخواست اصلاح علمی و عملی و مالی نمود و پس از مسیر نقد و درخواست اصلاح، تا سال ۲۰۰۲ ادامه داشت تا این‌که امام مهدی(ع)، به سید احمد الحسن(ع) دستور داد که به مردم برساند که ایشان، فرستاده‌ای از سوی امام مهدی(ع) می‌باشد. دعوت مردم به ایمان به سید احمد الحسن(ع) در نجف اشرف، در ماه هفتم سال ۲۰۰۲ آغاز شد که موافق با ماه جمادی الاول سال ۱۴۲۳ هجری می‌باشد.

پدرشان، امام مهدی(ع) به ایشان دستور داد که همه مردم را به این مسئله دعوت کند که ایشان، همان فردی است که در وصیت شب وفات رسول صلی الله علیه و آله ذکر شده است و سید احمد الحسن علیه السلام، شروع به دعوت مردم کرده است.

گام‌هایی که ایشان، در تلاش اصلاح حوزه علمیه برداشته است

تلاش اصلاح در حوزه علمیه، در آغاز دعوت بود و پیش از این که علنی شود و بر سه محور، متمرکز بود که عبارت است از:

اصلاح علمی:

ایشان در این مسئله، از دو ابزار استفاده کرده است:

اول: نگاشتن کتابی که نامش «راه به سوی خداوند» می‌باشد. تاثیر زیبایی گذاشت و شیخ محمد یعقوبی، از آن تاثیر گرفت و مُتَعَجِّب شد و می‌خواست آن را دوباره منتشر کند؛ همان‌طور که در آن زمان، برخی از شیوخ و بزرگان اتباعش، برای سید احمد الحسن علیه السلام نقل کردند.

دوم: سخن و بحث با طلبه و علما، درباره کمبود علمی که وجود داشت. برخی از افرادی که به ایشان ایمان داشتند، به ایشان کمک می‌کردند و همچنین برخی از افرادی که به سخن و حقی که بیان می‌کرد، تاثیر پذیرفتند.

اصلاح عملی

درباره امر به معروف و نهی از منکر بود. به عنوان مثال، وقتی که صدام طاغوت، اقدام به نجس کردن قرآن نمود و آن را با خون نجسش نگاهشت. مسلمانان، اجماع دارند که خون، نجس است و نجس کردن قرآن، حرام است. ایشان در آن زمان درخواست کرد که علما، حداقل با انتشار بیانیه‌ای موضعی بگیرند. ولی آنان با تقيه عذر آوردند. نزد آنان، قرآن از خودشان عزیزتر

است. اگر یقین داشتند که هیچ نیرویی به‌جز خداوند نیست و یقین داشتند که خداوند از آنان دفاع می‌کردند، موضعی می‌گرفتند. ایشان شخصاً موضعی گرفتند. و این کار خبیث را از صدام طاغوت انکار کرد و چندبار و خطبه‌ای در مجالس بیان نمودند که صدام، وقتی قرآن را با خون نجسش نگاهشت، مرگش را با دستش نوشت. به جای این‌که به ایشان کمک کنند، آغاز به دورشدن از ایشان کردند و یکی از آنان، ایشان را به طریق مودبانه طرد کرد!! به این خاطر که می‌ترسید وقتی صدام او را بگیرد تا اعدامش کنند، او را با ایشان اعدام می‌کنند؛ به این خاطر که سخنش، علیه صدام طاغوت را شنید!! در هر حال، در این محدوده «اصلاح عملی» هیچ پاسخی از آنان نبود.

اصلاح مالی

این مسئله، درباره انفاق اموال صدقات به فقر است. این آخرین مرحله‌ی پیش از آشکارشدن دعوت بود و در آن، بسیاری از طلبه‌های حوزه علمیه بودند که ایشان را یاری دادند. واقعاً تعداد اندکی از آنان، به خاطر نیازمندان بود و بیشتر آنان، به این خاطر بود که خودشان از تمایز در بخشش مالی، درد می‌کشیدند که در حوزه علمیه، انجام شده بود. در این محدوده، نتایج اندکی اتفاق افتاد؛ البته پس از این‌که خود سید احمد الحسن (ع) یا برخی از انصارش از طلبه‌های حوزه علمیه، دردهای تلخی را از مرجعیت دینی در نجف دیدند. از جمله این مرجعیت‌ها، سیستانی و محمدسعید حکیم و محمد اسحاق فیاض بود. از جمله افرادی که بیشتر در زبان و سخن پاسخ داد، شیخ یعقوبی بود و مجادله نکرد. بلکه اعتراف به اشتباه کرد و گفت: ما به اصلاح مالی نیازمندیم؛ وقتی سید احمد الحسن (علیه السلام) در آن زمان، یکی از مومنین را به یاد سیاست مالی امیرالمومنین علی (علیه السلام) انداخت. در هر حال، نتایج فوری در این محورها، اندک بود و این گروه، نمی‌خواستند که به جلو گام بردارند.

ارتباط ایشان (ع) با مراجع معروف نجف و غیر نجف

سید احمدالحسن علیه السلام محل نگاه بزرگان و طلاب حوزه بود و ایشان را احترام می کردند و ایشان را بزرگ می داشتند و ایشان، با هیبت و وقار بود. همگی به این مسئله گواهی می دادند و از جدیت و اقدام و شدت ایشان در ذات خداوند تعجب نمودند و این که ایشان، نسبت به آن نقد می کردند و تلاش داشتند که فساد را که در حوزه پر بود، اصلاح کند. سپس بعد از این که به آنان خبر داد که از سوی پدرش امام مهدی علیه السلام فرستاده شده است، حالت تغییر کرد و می گفتند: ساحر و دروغگو «این مسئله، از ایشان دور است.» سپس برخی از مراجع، به کشتن ایشان فتوا دادند.

تلاش های نظام صدام، برای دست یافتن به ایشان علیه السلام

صدام، برخی از افرادی را که با سید احمدالحسن علیه السلام ارتباط داشتند، دستگیر کردند؛ هرچند جزو افرادی نبودند که به ایشان ایمان آورده باشند. بلکه پس از آشکار کردن دعوت، تعدادی از طلبه های حوزه را دستگیر کردند؛ هرچند که به ایشان، ارتباط نداشتند. فقط به این خاطر که با آنان تلاش کنند که به ایشان، دست پیدا کنند و ایشان را دستگیر کنند. ستایش مخصوص خدایی است که صدام و سربازانش را خوار کرد و آنان را ناامیدانه باز گرداند.

نظر سید احمدالحسن علیه السلام درباره جنگی که صدام را سرنگون کرد

وقتی صدام ملعون، قرآن کریم را نجس کرد و آن را با خون نجسش نگاهشت و جشن تولد شومش را برگزار کرد، سید احمدالحسن علیه السلام فرمود: این، آخرین جشن تولد صدام ملعون است و بعد از این سال، جشن تولد شومش را برگزار نمی کند؛ به این خاطر که نسبت به خداوند تعدی کرد و با خداوند، در ملکوتش مبارزه کرد و خداوند، او را رها نکرد.

«در حدیث قدسی، از خداوند سبحان است: «ستمکار، شمشیر من است که به واسطه‌اش انتقام می‌گیرم و از او، انتقام می‌گیرم.» صدام، طاغوت است و با شمشیر، به جزایش از سوی خداوند رسید.»

ارتباط سید احمدالحسن علیه السلام با حکومت عراقی و کمپین تبلیغاتی رجال دینی و حکومت، برای بدجلوه‌دادن و از بین بردن دعوت

انصار امام مهدی علیه السلام به هیچ شکلی، در انتخابات یا حکومت شرکت نکردند؛ به این خاطر که سید احمدالحسن علیه السلام به تنصیب و قرارداد مردم، ایمان ندارد. بلکه به تنصیب و قرارداد پیامبران و اوصیا علیهم السلام توسط خداوند سبحان و متعال ایمان دارد؛ هرچند مردم، بدشان بیاید. هرچند وقت یک‌بار، حکومت به منهدم کردن یکی از مکان‌های عبادی مخصوص به انصار می‌پردازد و تعدادی از آنان را دستگیر می‌کند. پس از آن، مکتبی را که مخصوص انصار و در نجف است، پلمپ نمودند و ده‌ها فرد از انصار را پیش از حادثه زرگه دستگیر نمودند و از جمله انصار دستگیرشده، سیدحسین حمامی بود که جزو بزرگان علمای نجف و فرزند مرجع دینی مرحوم سیدمحمدعلی حمامی بود.

وقتی آنان اقدام به منهدم کردن مکان‌های عبادت مخصوص انصار در کربلا و نجف نمودند و مکتب در نجف را پلمپ کردند، وسایل اعلام جمعی را از تصویربرداری یا نقل کردن اتفاق بازداشتند. وقتی فتنه زرگه اتفاق افتاد و برخی وسایل اعلام جمعی، حادثه‌های منهدم کردن و پلمپ کردن و دستگیر نمودن انصار را پخش کردند، تلاش کردند که جرم‌های خودشان را بپوشانند و حادثه زرگه را به دوش انصار بیندازند؛ تا بگویند: انصار استحقاق کاری را که قبلاً با آنان کردیم، دارند. الحمدلله حقیقت روشن شد و جرائم آنان مشخص شد. ولی با این حال، حکومت به

دستگیری برخی از انصار، ادامه می‌دهد و تا امروز مکتب در نجف پلمپ است و اجازه بازگشایی آن را به انصار نمی‌دهند.

درباره مجلس اعلی و بخش‌های آن: در ماه ذوالحجه سال ۱۴۲۸ ه ق همایشی در نجف برگزار شد و در این همایش، برخی از نمایندگان مراجع، درخواست مخالفت با این دعوت نمودند. این سخن را برخی از شبکه‌های ماهواره‌ای پخش کردند و بعد از چند روز از این درخواست، سلطه‌های ستمکار در نجف، به انصار حمله کردند و آنان را دستگیر کردند و مکتب را پلمپ کردند.

رجال دین، آغاز به کمپین تبلیغاتی بزرگی، برای بدجلوه‌دادن تصویر سید احمدالحسن (علیه السلام) نمودند و این که تصویر دعوت ایشان (علیه السلام) را بدجلوه دهند. مثالی از این باطل و دروغ می‌زنیم که سید احمدالحسن (علیه السلام) به شکل شخصی مواجه آن شد. پیش از چند سال و در شبکه ماهواره‌ای ایرانی کوثر و در برنامه «مهدی موعود» علی کورانی را مهمان نمودند و همه این بخش برنامه، درباره سخن از سید احمدالحسن (علیه السلام) و بدجلوه‌دادن تصویر دعوت بود. از جمله سخنانی که علی کورانی بیان کرد، این بود که «احمدالحسن می‌گوید: خواهرش را به عقد امام مهدی (علیه السلام) در آورده است.» درحالی که ایشان یقین دارد که سید احمدالحسن (علیه السلام) این سخن را بیان نکرد و می‌داند که دروغ می‌گوید. ولی از دروغ‌گفتن حیا نمی‌کند؛ با این که سنش بزرگ است و عمامه‌ای بر سرش می‌نهد. در شبکه عراقی «که شبکه تبلیغاتی است که حکومت عراقی، آن را ساپورت می‌کند و نظر حکومت را نقل می‌کند و از آن دفاع می‌کند.» و در برنامه خبری «و پس از چند روز از حادثه زرگه و پس از این که روشن شد که سید احمدالحسن (علیه السلام) با آن ارتباطی ندارد» به شکل تلفنی با شخصی تماس گرفتند و این شخص، فتوای به کشتن سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌دهد و مجری برنامه، یا برنامه‌ای که زیر نظر حکومت است، این سخن را رد نکرد. این مسئله دلالت بر

راضی بودنشان می‌کند. این تصریح کردن، در آن زمان در نیت‌هایشان روشن بود و آن را بعداً اجرا کردند.

ولی انصار امام مهدی (علیه السلام) سلاح را به سمت حکومت بالا نبردند؛ به رغم این که نیروهای زیر نظر حکومت عراقی، اقدام به تخریب و منهدم کردن مکان‌های عبادت‌شان در نجف و کربلا نمودند و مکتب در نجف پلمپ شد و دستگیر کردند و دوباره دستگیر کردند. سپس حادثه محرم ۱۴۲۹ اتفاق افتاد که بسیاری از انصار، در آن شهید شدند و همچنین بسیاری دستگیر شدند... ان شاء الله سخن درباره حادثه‌ها می‌آید و بخشی را می‌افزاییم که از این حادثه‌ها سخن می‌گوید و همچنین مسائلی که پس از آن اتفاق افتاد.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ یکی از پرسش‌گران می‌فرماید: «حیدر مشتت، مباحله کرد. از اتفاقی که برایش افتاد، پرسید. عبدالعزیز حکیم و فرزندش، به ما ستم کرد. از حادثه‌ای که برایشان افتاد، پرسید. لشکر مرجعیت و لشکر مقتدی، به ما ستم کرد. از حادثه‌ای که برایشان افتاد، پرسید. و نه پس از مدت طولانی. بلکه خداوند، به همگی آنان فقط چند روز اندک فرصت داد. حیدر مشتت مانند دیوانه‌ای شد. سپس با رفتارهای احمقانه، وارد زندان در ایران شد و بعد از آن، در عراق هلاک شد و پس از این که کارش را با منتشر کردن قسم برائت، در روزنامه رسمی خود نمود که حق ندارد. اما عبدالعزیز و فرزندش، دو سال قبل، فقط چند روز گذشت تا این که آمریکا، کارگزار خود -عمار بن عبدالعزیز- را خوار کرد و او را وارد زندان نمودند. اگر او ضد آنان بود، این مسئله افتخارشان بود. ولی برای آنان، به روافتاده است و کاملاً با آنان موافق بود. عبدالعزیز پس از این، کاخ سیاه را زیارت کرد و با تمام گرمی، با بوش که دشمن خداست، دست داد. این رفتار، بر این دلالت دارد که عقل او از بین رفته است و در دنیا، خوار شده است. یک سال قبل، یعنی پیش از حادثه محرم، همگی علیه ما جمع شدند. عبدالعزیز

حکیم و فرزندش، پس از این که چند روز از بازگشایی مکتب می گذشت، اقدام به پلمپ کردن آن کردند و تعداد زیادی از انصار را از روی ستم و ظلم، نزدیک ضریح امیرالمومنین (علیه السلام) دستگیر کردند. در نتیجه لشکر شیطانی مرجعیت و لشکر مقتدی صدر، جرم شان را کامل کردند و اقدام به کشتن و منهدم کردن مکان های عبادت ما، در همه مناطق عراق نمودند. نتیجه اش و بعد از چند روز، چه بود؟؟؟ عبدالعزیز به سرطان دچار شد و این عذاب و خواری دنیا، پیش از آخرت است. لشکر مقتدی و سربازان مرجعیت، بین یکدیگر در اتفاق غیر پیش بینی شده ای جنگیدند و مسئله در این حد نبود که فردی، دیگری را به قتل برساند یا بر دیگری پیروز شود. بلکه لشکر مقتدی، تعداد بسیاری از سربازان مرجعیت را به قتل رساند. سپس مسائل برعکس شد تا سربازان مرجعیت، لشکر مقتدی را از بین ببرند. آیا همه این ها، آیات و نشانه هایی نیست؟ یا خداوند، چه کاری باید انجام دهد تا مردم، ایمان بیاورند. آیا برای هر کدام از آنان، فرشته ای را بالای سرشان بفرستد که او را بزند و اگر از او پرسد: چرا مرا زدی؟ به شما بگوید: به این خاطر که به احمدالحسن ایمان ندارید؟ آیا این مسئله ای است که می خواهید؟ لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.»

برخی از نکات تفصیلی در دعوت مهدویه

در حقیقت، بیان همه جزئیات دشوار است. دعوت مهدویه به طور کلی و سید احمدالحسن (علیه السلام) به شکل شخصی و مومنین، با اتفاقات بسیاری مواجه شدند. ولی این، برخی از نکات جزئی است: آغاز اعلام دعوت، در سال ۲۰۰۲ بود. پس از آن، نظام صدام دنباله سید احمدالحسن (علیه السلام) افتاد. ایشان مجبور شدند که چند ماه اندک، از چشمان ایشان پنهان شوند. در این مدت، هیچ یک از مومنین بجز شیخ ناظم (خداوند حفظ کند) با ایشان دیدار نمی کرد. در آن زمان برای این که به سید احمدالحسن (علیه السلام) برسد، سختی زیادی کشید.

پس از مدتی از سرنگونی نظام بعث در سال ۲۰۰۳، دعوت مهدویہ دوباره در نجف و بصره و عماره و ناصریه و بغداد و کربلا و دیگر استان‌های عراق آغاز به کار نمود. سپس شیخ ناظم عقیلی نزد سید احمد الحسن علیه السلام آمد که حسین جبوری «ابوسجاد» با ایشان بود. و در آن زمان، با ایشان به نجف اشرف رفت.

به فضل خداوند، یکی از انصار آن‌جا بود که همان شیخ حبیب مختار (خداوند حفظش کند) بود. ایشان، پدر شیخ حازم مختار است. ایشان در حی‌النصر نجف، خانه‌ای داشت و اتاق یا منزلی دور از خانه‌اش داشت. ایشان در آن زمان، آن را برای کار دعوت قرار داد. سید احمد الحسن علیه السلام این مکان را مکتب و دفتری قرار داد که در آن، با همه مردم دیدار می‌کرد. انصار و طلبه‌های حوزه و دیگران. ایشان علیه السلام در آن زمان، در خانه‌ای چسبیده به مسجد سهله زندگی می‌کرد و در مکتب یا اتاق حتی تا زمان دیری داشت و با مردم و مومنین دیدار می‌نمود. همان‌طور که از حسینیه‌ها دیدار می‌کرد و نماز جمعه برپا می‌کرد و با مومنین و پرسش‌گران در حسینیه‌ها دیدار می‌کرد.

پس از این، کارها به گونه‌ای بر امام احمد الحسن علیه السلام سخت شد؛ به خاطر فتوای مجرمانه و بی‌مسئولیت، از برخی از افرادی که مدعی دین بودند و همچنین حرکت‌های برخی از افرادی که در آن زمان، در عراق نفوذ داشتند. در نتیجه ایشان در سال ۲۰۰۶ مجبور شد که برخی از انصار را مکلف کند -از جمله شیخ عیدان، ابو حسین- تا مکان امنی پیدا کنند که در آن زندگی نماید. آنان زمین کشاورزی را در اطراف نجف یافتند و آن را در آن زمان خریدند و خانه‌ای در آن ساخت تا خود و خانواده‌اش در آن زندگی کنند. ایشان عملاً در پایان سال ۲۰۰۶ برای زندگی به آن‌جا رفت و از عموم انصار و همچنین مردم دور بود. ایشان علیه السلام در این زمان، امکان نداشت که به استمرار در مکتب یا دفتر حضور پیدا کند و در آن، با انصار و عموم مردم دیدار نماید. و

این امکان را نداشتند که مانند قبل، نماز جمعه را در حسینیه‌ها اقامه کنند. این چنین بود که در پایان سال ۲۰۰۶ مرحله جدیدی در دعوت آغاز شد. همان دیدار نکردن رودر رو با عموم مومنین و سخن گفتن مستقیم با آنان، مانند قبل. بلکه امام احمدالحسن علیه السلام به منتقل کردن اخبار و راهنمایی‌ها از راه مومنین مورداعتماد کفایت می‌کرد و همان افرادی که مکان خانه ایشان را می‌دانستند و با ایشان ارتباط داشتند و در آن زمان، با ایشان دیدار می‌کردند. از جمله: سید علا میالی و حسین جبوری «ابوسجاد» و برادرش محمد (خداوند حفظ کند) و شیخ حیدر زیادی و شیخ محمد حریشاوی و دیگر مومنین مورداعتماد، در آن زمان. به علاوه این که با مکان حوزه مهدویه و مکتبی که در آن زمان در نجف بود، ارتباط داشتند و همیشه آنان را راهنمایی می‌کرد.

امام احمدالحسن علیه السلام در این خانه بود تا این که در آغاز سال ۲۰۰۷ مجبور شد که آن را ترک کند و نیروهای بزرگ نظامی، فقط بعد از ساعاتی از ترک خانه توسط ایشان و همسر و فرزندان، به خانه حمله‌ور شدند. طبیعتاً این حمله، اجازه قانونی و منطقی نداشت. بلکه فقط رفتارهای گروه‌هایی بود که در آن زمان، نفوذ داشتند و نه بیشتر. متأسفانه یکی از همسایه‌های امام احمدالحسن علیه السلام را دستگیر کردند و به شکل بدی، او را شکنجه دادند. درحالی که همسایه ایشان، حتی نمی‌دانست که ایشان چه فردی است؟ ایشان علیه السلام بین آنان بود، ولی نمی‌دانستند که ایشان کیست؟ این چنین بود که وضعیت ایشان علیه السلام ناامن بود و مناسب ارتباط با عموم مومنین و مردم نبود؛ مخصوصاً پس از اتفاقات مشهور سال ۲۰۰۸. این وضعیت ادامه داشت و به ارتباط از راه برخی از افراد مورد اعتماد کفایت شد و از راه سایت‌های دعوت در اینترنت و مکان حوزه و مکتبی که هر وقت فرصت بازگشایی داده می‌شد، بازگشایی می‌شد. این حالت از پایان سال ۲۰۰۶ و تا پایان سال ۲۰۱۲ بود و پس از این که ۶ سال تمام شد و همان‌طور که خداوند سبحان

و متعال خواست، خداوند با فضل و ممتش گشایش نمود و با فضل برخی از مومنین و تلاش آنان، امکان منتقل شدن به مکانی که در حد خود امن بود، فراهم شد.

این چنین بود که مرحله جدیدی از دعوت آغاز شد و ایشان این امکان را پیدا کردند که صفحه ارتباط اجتماعی در سایت فیس بوک (لینک) بازگشایی کنند که دوباره این توانایی را پیدا کنند که در این دفتر اجتماعی، بین مردم حضور پیدا کنند و از خلال این صفحه، با عموم مومنین و مردم سخن بگویند. این چنین شد که ایشان علیه السلام بین مردم بازگشت و از آنان می شنید و آنچه می نگاشتند را می خواند و با آنان سخن می گفت و از خلال این صفحه ارتباط اجتماعی، با آنان گفت و گو می نمود. والحمد لله رب العالمین. هم چنین در این مرحله، امام **احمد الحسن علیه السلام** از خلال اتاق گفت و گوی صوتی دعوت مبارک «پالتاک» حضور و ارتباط داشتند و از خلال شبکه ماهواره ای منجی بشریت و هم چنین رادیو منجی بشریت در دیترویت. والحمد لله رب العالمین.

پیروان سید احمد الحسن علیه السلام

پیروان امام احمد الحسن علیه السلام در همه جهان و در همه دولت ها پخش هستند: عراق، ایران، پاکستان، کویت، قطر، بحرین، امارات عربی، مصر، مغرب، نجد و حجاز «جزیره العرب»، لبنان، چین، استرالیا، کانادا، انگلیس، سوئد، ولایات متحده آمریکا و دولت های دیگر.

علاوه بر شیعه که از اتباع ایشان هستند، اهل سنت و مسیحی ها و یهودیانی هستند که به این دعوت ایمان آوردند.

بیشتر این افرادی که ایمان آوردند، به خاطر دیدارشان با انصاری بود که در خارج هستند و دعوت را برای شان بیان کردند یا این که به سایت اینترنت آگاه شدند و بسیاری از آنان، رویاهایی در خواب دیدند و ایمان آوردند یا نزد آنان، دلیل غیبی است. این به عنوان مثال است که نامه

فرد مسیحی از مصر است که به دعوت ایمان آورده است و از خلال اینترنت، به برادران انصار فرستاده است:

نام: عمانوئیل روفائیل

کشور: مصر

متن نامه: «... نزد من نامه‌ای به شماست که پیش از ۳۲۲ سال، از سوی اسقف سرخیس میخا معمدان نگاشته شده است و حفظ و مهر شده است. ولی نتوانستم رموز آن را باز کنم. ولی نام بزرگ شما، در آن روشن است. امیدوارم که آن را با عنوان مناسب، به من برسانید. با احترام.»

عمانوئیل

منبع تأمین فعالیت‌های دعوت

از کمک‌های انصار است. تعداد آنان در داخل عراق و خارج عراق اندک نیست. والحمدلله.

داستان دیدار سید احمد الحسن علیه السلام با امام مهدی، محمد بن الحسن عسکری علیه السلام

امام احمد الحسن علیه السلام آن را در یکی از خطبه‌هایش روایت می‌کند و می‌فرماید:

در ضریح امام هادی و عسکری علیه السلام اولین دیدارم با امام مهدی علیه السلام در این زندگی دنیا بود. و در این دیدار، امام مهدی علیه السلام را شناختم. این دیدار از زمان‌های طولانی بوده است. و پس از آن، دیدارهایم با ایشان علیه السلام تکرار شد. ایشان بسیاری از مسائل را برایم روشن نمود. ولی مرا به تبلیغ مسئله‌ای، به گروه مشخص یا فرد مشخص دستور نداد. بلکه راهنمایی‌هایی بود که درباره من بود و مرا تربیت می‌نمود و مرا به سوی نیکی‌های اخلاق الهی حرکت می‌داد. و در آن زمان، برخی از علم و شناخت را به من تفضل می‌کرد. و مرا از انحرافات بزرگی که در آن زمان، در

حوزه علمیه نجف بود، باخبر نمود؛ چه انحرافات علمی یا عملی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی یا انحرافات افرادی که جلوه نمایندگان این حوزه علمیه بودند. این مرحله، برای بنده دشوار بود؛ به این خاطر که از بین بردن آخرین سنگر بود که گمان می‌کردم نماینده حق در جهان است. این مسئله برای من، مانند گنبدیدن نمک بود. «هر چه بگنجد نمکش می‌زنند. وای به روزی که بگنجد نمک!» در عین حال، این مرحله دردناک و غمگینانه و سختی بود. امام (علیه السلام) فساد و ستم را برایم روشن نمود. ولی مرا در وسط راه رها کرد. نمی‌دانستم چه کنم. آیا از جایی که آمدم، بازگردم؟! پرسشی که همیشه، آن را متوجه خودم می‌کردم؟! همیشه پرسش این بود که وقتی حق را شناختم، بین اهل دین و در حوزه علمیه نجف غریب بودم. پس چگونه بین اهل دنیا، غریب‌تر نباشم؟

در هر حال، روزها و ماه‌ها گذشت. و خداوند خواست که با امام (علیه السلام) دیدار کنم و ایشان، این بار مرا به حوزه علمیه در نجف اشرف فرستاد تا آن‌چه به من خبر داده است را برای گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه مطرح کنم.

مهم می‌دانم که هر چند خلاصه و مختصر، به این دیدار بپردازم؛ به این خاطر که جلوه تغییر تاریخی در زندگی من بود؛ به این خاطر که اولین باری بود که امام مهدی (علیه السلام) در آن، مرا به عمل به شکل آشکارا و محکم در حوزه علمیه نجف اشرف متوجه کرد. هزاران سلام و درود، بر فردی که در آن مشرف شود.

داستان این دیدار، این است که من در شبی از شب‌ها، خواب بودم و رویایی در خواب دیدم که امام مهدی (علیه السلام) نزدیک ضریح سید محمد (علیه السلام) برادر امام عسکری (علیه السلام) ایستاده است و به من دستور حضور، برای دیدار خودش را می‌دهد. پس از این، بیدار شدم و ساعت، ۲ شب بود. ۴ رکعت، نماز شب خواندم. سپس دوباره خوابیدم و دومین رویا را دیدم که نزدیک این رویا بود که امام مهدی (علیه السلام) نیز در آن، مکان دیدار با خود (علیه السلام) را مشخص نمود.

بیدار شدم و ساعت ۴ شب بود. نماز شب را کامل کردم و نماز صبح را خواندم. سپس پس از دو روز از این رویاها، به سوی سامرا مسافرت کردم و امام عسکری علیه السلام و امام هادی علیه السلام را زیارت کردم. سپس به بلد بازگشتم و امام محمد علیه السلام را زیارت کردم. سپس به بغداد و امام کاظم علیه السلام و جواد علیه السلام را زیارت کردم. سپس به کربلا و امام حسین علیه السلام و شهدا علیهم السلام را زیارت کردم. و شبانه در ضریح امام حسین علیه السلام با امام مهدی علیه السلام دیدار کردم. سپس در روز بعد و هنگام صبح، در مقام امام مهدی علیه السلام با ایشان دیدار کردم که در پایان «شارع السدره» بود. به تنهایی در مقام نشستیم که خالی بود و فقط خادم بود که در محل نماز خانمها بود و تقریباً از مکانی که در آن بود، دور بود. در هر حال، این روز ۳۰ شعبان سال ۱۴۲۰ ه. ق بود. پس از این دیدار، به منزل بازگشتم و ماه رمضان را با فضل خداوند بر من، روزه گرفتم و بار خود را در پایان ماه رمضان، به سوی نجف بستم. و آغاز به مطرح کردن حقی که شناختم، نمودم و بحث بین من و بین برخی از طلبه‌های حوزه علمیه بالا گرفت و نتیجه‌اش قطع رابطه بین من و بین برخی از آنان و اختلاف کامل، با برخی از آنان شد. و برخی از آنان با من موافقت کردند، البته بدون این که مرا یاری دهند.

روزها و ماهها گذشت. بلکه تقریباً ۳ سال گذشت. نه یاور و نه یاری‌کننده‌ای از طلبه‌های حوزه علمیه داشتم. بلکه افرادی بودند که سخن مرا پذیرفتند و با سخنم درباره فساد مالی در حوزه موافقت نمودند. از این جا بود که حرکت اصلاحی، علیه این فساد مالی آغاز شده بود. ولی باعث اصلاح حقیقی نشد. ولی باعث تغییر سیاست مالی برخی از مراجع شد. ولی در حدی نبود که بیان شود. و خوش‌گذرانی و رفاه، نزد بسیاری از این علما و افراد مرتبط با آنان باقی ماند. و در مقابل آن، جامعه نیازمندی بود که از سختی گرسنگی و بیماری بدنی و روحی درد می‌کشیدند و هیچ یک از آنان، برای تغییر این وضعیت دردآور تلاش نمی‌کردند.

پس از ماه‌های اندکی، فرآیند اعلام و آشکار کردن ارتباط من با امام مهدی (علیه السلام) آغاز شد و این‌که از سوی ایشان (علیه السلام) فرستاده هستم. این فرآیند، فقط با اعلام من نبود. بلکه گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه، مسئله‌ای را که این مطلب را برای‌شان تاکید کند، در ملکوت آسمان‌ها شنیدند و دیدند. برخی از آنان، مستقیماً با من ارتباط داشتند و برخی از آنان، اصلاً با من ارتباطی نداشتند. گروهی از این طلبه‌ها اصرار کردند که با من بیعت کنند؛ با این‌که سختی این امر را به آنان خبر دادم و این‌که در پایان کار، مرا رها می‌کنند؛ همان‌طور که اهل کوفه، مسلم بن عقیل (علیه السلام) را رها کردند. ولی آنان بیعت را این‌گونه تکمیل کردند که جان و مال و فرزند را فدای من کنند. آنان نسبت به این مسئله تصریح کردند؛ نه این‌که من از آنان، در برابر این مسئله چیزی بخواهم.

این مطلب، در ماه جمادی الاول سال ۵۱۴۲۳ ق. بود. پس از این، بسیاری از طلبه‌های حوزه علمیه بیعت کردند. سپس مقداری ترس برای‌شان ایجاد شد و نیروهای امنیتی صدام ملعون، شروع به حرکت به سوی من کردند. در نتیجه این گروه متفرق شدند و بیعت را شکستند و هر کدام یا هر جماعتی، برای خودشان دنبال دلیلی برای شکستن بیعت بودند و تهمتی بیان می‌کردند که مرا با آن متهم کنند. ولی در پایان، بر دو مسئله اتفاق نظر پیدا کردند:

اول: متهم کردن من، به این‌که جادوگر بزرگی هستم.

دوم: متهم کردن من، به این‌که من بر سرزمین جن‌ها چیره هستم و از آنان برای غلبه بر ایشان استفاده می‌کنم.

دوباره و بعد از متفرق شدن این گروه، به خانه خودم بازگشتم و فقط تعداد اندکی از طلبه‌های حوزه علمیه و برخی از مومنین، با من ماندند. در این سال ۵۱۴۲۴ ق. و در ماه جمادی الاولی، گروهی از این مومنین نزد من آمدند و با من تجدید بیعت کردند و مرا از خانه‌ام بیرون آوردند و دعوت، دوباره آغاز شد. و در آخرین روز از ماه رمضان این سال ۵۱۴۲۴ ق. امام مهدی (علیه السلام) به

من دستور داد که شروع به موردخطاب قرار دادن همه مردم زمین کنم و هر کدام براساس خود و براساس دستوراتی که از امام مهدی (علیه السلام) صادر می شود. در روز سوم شوال، امام مهدی (علیه السلام) به من دستور داد که انقلاب علیه ستمکاران را اعلام کنم و دنبال گام‌ها باشم و با شتاب، عمل کنم. مردم را به یاری حق و اهلش و عمل برای برپایی حق و بالابردن کلمه «لا اله الا الله» دعوت نمودم. چرا که کلمه «الله» بالاتر است. کلمه «الله» بالاتر است. کلمه «الله» بالاتر است. و کلمه کافران، پایین تر است. ﴿وإن تنصروا الله ينصركم ويثبت أقدامكم﴾ «اگر خداوند را یاری دهید، شما را یاری می کند و گام‌هایتان را استوار می دارد.» آیا یآوری برای دین خداوند است؟ آیا یآوری برای قرآن است؟ آیا یآوری برای ولی خدا است؟ آیا یآوری برای خداوند سبحان و متعال است؟

﴿وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما أستخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا ومن كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون﴾^(۱) «خداوند، به افرادی از شما که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند، این وعده را دارد که آنان را در زمین خلیفه و جانشین کند؛ همان‌طور که افراد پیشین آنان را جانشین خود نمود و برای آنان دینی را تمکین داد که برای آنان خشنود بود و بعد از ترسشان، به آنان امنیت داد. مرا پرستید و هیچ چیزی را شریک من قرار ندهید. هر فردی بعد از این کفر بورزد، آنان همان فاسقان هستند.»

سخن سید احمدالحسن (علیه السلام) در خطبه حج، درباره بیعت مردم با ایشان

«بنده در آغاز، بیعت را برای خودم درخواست نکردم. بلکه اتفاقی که در زمان صدام طاغوت افتاد، این بود که گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه در نجف اشرف، با من بیعت کردند که

فرستاده‌ای از سوی امام مهدی (علیه السلام) هستم؛ البته پس از این که رویاها و مکاشفه و معجزه‌هایی برای‌شان اتفاق افتاد. سپس آنان بودند که اقدام به بیعت با من، از دیگر طلبه‌های حوزه علمیه نجف کردند. خداوند می‌داند و آنان نیز، این مسئله را می‌دانند. این بیعت اول بود. سپس به جز تعداد اندکی که به عهد خداوند سبحان وفا کردند، همه مردم مرتد شدند. افرادی که مرتد شده بودند، می‌گفتند: رویاها و مکاشفه، از جن است و معجزات، جادوست. قبلاً می‌گفتند: راستگوی امانت‌دار و الان می‌گویند: جادوگر دروغگو. به خانه‌ام بازگشتم و تا زمانی که شب و روز آرام بود، ساکن شدم و با دوست خودم -سبحانه- مأنوس بودم و به قضا و قدرش خشنود بودم و شکلیا و یقین داشتم که خداوند، پاداش نیکوکاران را از بین نمی‌برد. سپس خداوند، بعد از سرنگونی خواست که افراد اندکی که به عهد خداوند وفا کردند، مردم را دوباره دعوت کنند و بدون این که آنان را راهنمایی کرده باشم یا آنان را دعوت به این مسئله کرده باشم. حتی اصلاً با آنان دیدار نکرده بودم. آنان آمدند و دوباره با من بیعت کردند و مرا از خانه‌ام بیرون آوردند. این دومین بیعت بود. دعوت، گسترده و منتشر شد و تعداد مومنین، بسیار شد. سپس ارتداد حیدر مشقت و گروهش اتفاق افتاد. فقط تعداد اندکی از افرادی که وفا کردند، بر عهد خداوند ماندند. دوباره به خانه‌ام بازگشتم و با دوستم -سبحانه- مأنوس بودم و نسبت به مصیبت کریمانه‌اش صبر می‌کردم. هیچ فردی را دعوت نکردم که با من بیعت کند. ولی خداوند خواست که افرادی که خداوند آنان را با ولایت آل محمد پاک کرده بود، نزد من بیایند. همان افرادی که پیش از آفرینش دنیا، آنان را برای یاری قائم آل محمد انتخاب نمود. آنان دوباره بیعت کردند و این سومین بیعت بود. البته بعد از این که دوبار بر سرم کوبیدند. خدا را شکر که در من، شباهتی با ذوالقرنین قرار داد و در من، شباهتی با علی امیرالمومنین (علیه السلام) قرار داد. خدا را شکر که مرا این گونه قرار نداد که دنبال امامت باشم. بلکه امامت را به گونه‌ای قرار داد که دنبالم باشد. خدا را شکر که مرا با درخواست دنیا پست نکرد. بلکه دنیا را این گونه قرار داد که مرا درخواست

کند. به خدا سوگند! نه دنبال فرمان‌روایی و حکومت و جایگاه و منصب نبودم و نه این که مردم از من اطاعت کنند و امر ما بپذیرند؛ مگر به دستور خداوند سبحان و دستور امام مهدی (علیه السلام)»

اخلاق و رفتار ایشان (علیه السلام)

امام احمد الحسن (علیه السلام) میفرمایند:

«دوست‌داشتنی‌ترین فرد در دلم، مادرم بود که پیش از دعوت، حتی یک روز از ایشان جدا نمی‌شدم و مجبور شدم که از ایشان جدا بشوم تا این که از دنیا رفت و من از ایشان دور بودم و از ایشان، خداحافظی نکردم. آیا فردی که طالب دنیا است، به سوی این چنین راه سخت و حشتناکی می‌رود و درد و رنج را می‌نوشد؟»

امام احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخی که از ایشان پرسیده شده است: «آیا امکان دارد که ایشان طالب دنیا باشد؟» این گونه پاسخ می‌دهد؟

مثلاً چگونه طالب دنیا باشم؟

گمان نمی‌کنم فردی که طالب مقام باشد، این راهی را برود که من رفتم؟ من پیش از دعوت، عزت داشتم و الان بیشتر عزت دارم و من و خانواده‌ام، در زمین خداوند آواره هستیم؛ همان‌طور که طاغوتیان، با پدران امام من (علیه السلام) این گونه رفتار کردند. و در آنان برای من، الگویی نیکوست. حق برای صاحبش، دوستی بجز خداوند سبحان باقی نمی‌گذارد.

دوست‌داشتنی‌ترین فرد در دلم، مادرم بود که پیش از دعوت، حتی یک روز از ایشان جدا نمی‌شدم و مجبور شدم که از ایشان جدا بشوم تا این که از دنیا رفت و من از ایشان دور بودم و از ایشان، خداحافظی نکردم. آیا فردی که طالب دنیا است، به سوی این چنین راه سخت و حشتناکی می‌رود و درد و رنج را می‌نوشد؟

گمان نمی‌کنم فردی که طالب دنیا باشد، بیت‌المال و منظومه محاسبه و مکان‌های مصرف برای مومنین در هر کشوری قرار دهد؛ به گونه‌ای که هر مبلغی که وارد بیت‌المالی می‌شود، نگاشته می‌شود و هر مبلغی که خارج می‌شود، نگاشته می‌شود. و وکیلانی که اجازه گرفتن خمس را دارند، معروف هستند؛ مانند سیدحسن حمّامی و شیخ صادق محمدی. ایشان، آن را برای من نمی‌فرستند و برای خودشان نمی‌گیرند. بلکه آن را به بیت‌المال می‌دهند و بیت‌المال، آن را بین نیازمندان و مساکین و ایتام و خانم‌های بیوه و طلبه علم و دیگران و حتی افرادی که به این دعوت ایمان ندارند، توزیع می‌کنند.

هیچ اموالی بیشتر از نیاز زندگی روزانه ندارم و... بله. همه چیزی که دارم، قطعه زمین کشاورزی کوچکی است که در اطراف نجف خریدم تا در آن زندگی کنم و در آن، خانه‌ی بسیار کوچکی ساختم تا با نیازمندان، همدردی کنم و گفتم: تا زمانی که در عراق زندگی می‌کنم، همان‌طور که نیازمندان زندگی می‌کنند، زندگی می‌کنم. چه بسا روزها بگذرد و این خانه را در روزی از روزها ببینید. بخشی از مالی که به واسطه‌اش زمین را خریدم، برادر بزرگم (خداوند حفظش کند) به من هدیه داد و بخش دوم را از یکی از همراهانم قرض گرفتم که ایشان نیز از مومنین به دعوت حق است. همان شیخ ابو محمد زیادی (خداوند حفظش کند) و پس از کشاورزی زمین، آن را از محصولات زمین بازگرداندم. وقتی شیخ ابو محمد، مال را در حضور برخی از انصار به من تحویل داد، کلمه فدک روی برگه‌های پول نگاشته شده بود. و در همان روز، کتاب غیبت به من هدیه داده شد که کلمه فدک، روی آن نگاشته شده بود. گفتم: سبحان الله. نشانه‌هایی که پشت سر هم می‌آیند. این مسئله را گروهی از انصار مشاهده کردند. (خداوند آنان را حفظ کند) از جمله: شیخ ابو محمد زیادی و شیخ ابو حسن زیادی و شیخ ابو حسین (خداوند آنان را حفظ کند) در هر حال، در سال ۲۰۰۷ من و همسر و کودکانم از این زمین بیرون رفتیم؛ تنها پیش از ساعاتی از

حمله نیروهای نظامی زیر نظر مرجعیت که با تشویق مرجعیت بود. وقتی من را در آن نیافتند، بر آن چیره شدند و نگهبانی در آن قرار دادند و پس از مدتی، آن را رها کردند. چقدر به فدک، شباهت داشت و کار ناپسند آنان، چقدر به حمله به خانه مادرم زهرا (علیها السلام) شباهت داشت. از سال ۲۰۰۷ از این زمین، خبری نداشتم تا این که چند روز قبل، یکی از مومنین - شیخ ابوحسن و برخی از شیوخ عشایر نجف (خداوند به آنان پاداش خوبی دهد). - تلاش کرد که آن را بازگرداند. خدا را شکر که برایم، الگویی به مادرم فاطمه زهرا (علیها السلام) و پدرم امیرالمومنین علی (علیها السلام) قرار داد: «آری از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته، فقط فدک در دست ما بود، که گروهی از اینکه در دست ما باشد، بر آن بخل ورزیدند و ما هم به سخاوت، از آن دست برداشتیم و خداوند نیکوترین حاکم است. مرا با فدک و غیر فدک چه کار که در فردا جای شخص در گور است، که آثار آدمی در تاریکی آن از بین می‌رود و اخبارش پنهان می‌گردد، گودالی که اگر به گشادگی آن بیفزایند، و دست‌های گور کن به وسیع کردن آن اقدام نماید، باز هم سنگ و کلوخ زمین آن را به هم فشارد و خاک روی هم انباشته، رخنه‌هایش را ببندد. این است نفس من که آن را به پرهیزکاری ریاضت می‌دهم تا با امنیت وارد روز خوف اکبر گردد و در اطراف لغزش‌گاه ثابت بماند.»

چه بسا برخی از آنان، دنیا را با بازداشتن شهوت جنسی خود طلب کنند. درحالی که من پیش از دعوت، فقط با یک همسر ازدواج کردم که مادر فرزندانم است و فردی بجز او را در زندگی‌ام نمی‌شناسم؛ چه با ازدواج دائم و چه موقت. پس طلب دنیا، در این مسئله کجاست؟

من و پناه بر خدا از من، تا امروز وقتی با انصار هستم و نیازمند پختن غذا هستیم و وقتی نیازمند فردی هستیم که ظرف‌ها را بشوید، من خودم با دستام می‌شویم؛ باتوجه به این که آنان

درخواست می‌کنند که به من خدمت کنند. ولی من به خدمت کردن آنان، شرف دارم. آیا فردی که طالب دنیا است، این‌گونه رفتار می‌کند؟!

من و پناه بر خدا از من:

نیازهای خانه‌ام را خودم از بازار می‌خرم. محافظ مسلح یا غیرمسلح ندارم. خدا را شکر که مرا در امان نگاه می‌دارد و مرا مجبور به آن قرار نداده است. این مسئله را نمی‌پذیرم که فردی، دستم را ببوسد و آن را دراز نمی‌کنم تا مردم، آن را ببوسند؛ همان‌طور که مراجع و برخی از وکیلان‌شان انجام می‌دهند.

همه این مسائل، حقیقت‌هایی است که انصار، قبلاً نسبت به آن آگاه بودند و الان برخی از انصار هستند که نزدیک من هستند و نسبت به آن، آگاه هستند. یعنی مسائل پنهانی نیست. تعدادی از مردم، در گذشته و الان، آن را دیدند و می‌بینند.

پس دنیایی که طالب آن هستم، کجاست؟!

چگونه آن را طلب کنم و چگونه آن را طلب کنم؟! خداوند، اصلاحت کند.

در روایات است که دست هیچ فردی بجز پیامبر یا وصی نباید بوسیده شود. آیا عاقلانه است که این افرادی که نه پیامبر و نه اوصیا هستند و دستان‌شان را جلو می‌آورند تا مردم آن را ببوسند، طالب آخرت هستند؟! و احمدالحسن، با این‌که وصی است و این مسئله را رد می‌کند که دستش را هیچ کس از مردم ببوسد، طالب دنیا است؟! به خدا سوگند! اگر این‌گونه اندیشه و حکم می‌کنید، نمی‌گویم که با احمدالحسن انصاف نداشتید. بلکه با عقل خودتان انصاف نداشتید.

به خودتان رحم کنید تا خداوند به شما رحم کند. این افرادی که واجب بودن تقلید را بر شما لازم می‌دانند، تاجران مرغ و زمین‌ها هستند که از شهوات، دنباله‌روی می‌کنند و طالب آخرت نیستند

و هیچ ارتباطی با آخرت ندارند. شما این مسئله را می‌دانید و خودتان، آنان را در عراق می‌بینید و در خارج می‌بینید که فرزندان‌تان را برای‌تان می‌فرستند تا خمس و اموال جمع کنند و مدتی از متعه را در غرب به بهانه تبلیغ بگذرانند. ای کاش از آنان بپرسید: چرا افراد دیگری بجز فرزندان‌تان و بقیه طلبه‌های حوزه نجف را به کشورهای غربی نمی‌فرستید؟ چرا دفترهای‌شان را فرزندان‌شان اداره می‌کنند و هرطور که بخواهند، در اموال‌شان دخالت می‌کنند؛ بدون این‌که فردی مراقب باشد یا نظام یا حساب یا مراقبتی باشد؟!

به خودتان رحم کنید تا خداوند به شما رحم کند و عقل‌های‌تان را برای تمایز دادن و شناخت حقیقت استفاده کنید. طالبان دنیا را از رفتار و حرکت و کارهای‌شان بشناسید.» به پایان رسید. می‌توانید پرسش و پاسخ را به شکل کامل، در اینجا مطالعه کنید.

یکی از انصار مومن به سید احمدالحسن علیه السلام که شیخ جهاد اسدی است و جزو افرادی است که با امام علیه السلام دیدار و معاشرت داشته است، این‌گونه می‌نگارد:

«در کتاب امامة و التبصرة ابن بابويه قمی ص ۱۳۸ ح ۱۵۷ از حارث بن مغیره نصری است که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب الامر چگونه شناخته می‌شود؟ ایشان علیه السلام فرمود: «با آرامش و وقار و علم و وصیت.» و صاحب الامر همان پیامبر یا وصی است.

الان می‌خواهم این روایت را بر سید احمدالحسن علیه السلام تطبیق بدهم... اما وقار: نزد مخالفین ایشان و پیش از دوستان، بسیار رسیده است که سید احمدالحسن علیه السلام صاحب آرامش و وقار و امانت در دین است. تا جایی که برخی در بین حوزه و پیش از دعوت، ایشان را به «صادق الامین: راستگوی امانتدار» نامیدند.

افرادی که با ایشان همراه بودند، گواهی می‌دهند و به این مسئله اقرار می‌کنند که سید احمدالحسن
یمانی رحمته‌الله حکیم‌ترین و شکیباترین و شجاع‌ترین و عادل‌ترین فرد بین آنان و مهربان‌ترین فرد،
نسبت به مواسات است. بخشنده‌ای که چیزی از او درخواست نمی‌شود؛ مگر این که می‌بخشد و
دینار و درهم، نزد ایشان باقی نمی‌ماند. خشن و عصبانی و ناسزاگو نیست. فردی است که روی
زمین می‌خوابد و بر آن می‌خورد و مانند نشستن بنده، مقابل سفره غذا می‌نشیند و آنچه موجود
است را می‌خورد و با نیازمندان می‌خورد و با دست پاکش، به آنان می‌خوراند. و به ایتام و
خانم‌های بیوه احترام می‌گذارد و از آنان نگهداری می‌کند. اما به اهل علم و فضیلت احترام
می‌گذارد و حال‌شان را تا جایی که بتواند، در نظر می‌گیرد؛ حتی پشت سرشان. آنان نزد ایشان
مقدم هستند. با نزدیکانش صله رحم می‌کند؛ البته بدون این که آنان را بجز به دستور خداوند، بر
دیگران مقدم کند. به فردی ستم نمی‌کند. عذرخواهی فردی را که از ایشان عذرخواهی کند،
می‌پذیرد. اصلاً آروغ نمی‌زند یا خمیازه نمی‌کشد و درحالی که تکیه داده است، نمی‌نشیند. زمانی
که سخن می‌گوید، نگاهش را بین افرادی که نشسته‌اند، به شکل مساوی تقسیم می‌کند. وقتی
درب می‌زنند، آن را می‌گشاید و در کار خانواده‌اش خدمت می‌کند. وقتی بنشینند، نگاهش را به
صورت فردی نمی‌دوزد. برای پروردگارش خشمگین می‌شود و برای خودش خشمگین نمی‌شود. تا
زمانی که به تفسیر قرآن یا پاسخ به پرسشی سخن نمی‌گوید یا پندی بر زبانش جاری نمی‌شود،
اندیشمندترین فرد است. در خوردن یا در پوشاک یا در نشستن بر همراهانش بالا نمی‌رود. هیچ
یک از همراهانش نزد ایشان، غمگین نمی‌شود. وقتی یکی از همراهانش اشتباه کند، در
خیرخواهی‌اش تلاش می‌کند. بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد. چشم‌پوشی می‌کند و در می‌گذرد. با
فردی که دیدار می‌کند، اول سلام می‌کند. فردی برای برطرف کردن نیازش نمی‌آید - چه کوچک
یا بزرگ - مگر این که در برطرف کردن نیازش بلند می‌شود. اگر فردی از او نیازی بخواهد، با او
شکیبایی می‌کند تا این که خودش منصرف شود. فردی دستش را نمی‌گیرد؛ مگر این که تا زمانی

که دستش را بکشد، او نیز می‌کشد. از بوسیدن دستش از سوی دیگران خودداری می‌کند. وقتی با یکی از همراهانش دیدار می‌کند، با دست‌دادن آغاز می‌کند. فقط با یاد خداوند می‌ایستد و می‌نشیند. فردی نزد ایشان نمی‌نشیند یا به سویش رو نمی‌کند؛ مگر این‌که به او می‌فرماید: آیا نیازی داری؟ بیشتر نوع نشستنی که می‌نشیند، این‌گونه است که دوزانو می‌نشیند؛ مانند نشستن جدش رسول‌الله (ص). آخر مجلس می‌نشیند. بیشتر نشستنش، رو به قبله است. مانند خوابیدن پیامبران و به پشت می‌خوابد. بالشتی را که پشتش است، برای فردی که وارد می‌شود قرار می‌دهد. در حالت رضایت و خشم، فقط حق می‌گوید. سکوتش از سخن‌گفتنش بیشتر است. خدا را به خاطر بزرگی خلفایش (علیه السلام) شکر. «سخن شیخ جهاد اسدی به پایان رسید.

و شهادت و گواهی‌هایی دیگری از سوی افرادی موجود است که با سید احمد الحسن یمانئ (علیه السلام) دیدار و معاشرت داشتند و در این لینک موجود است.